

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سفید

مجموعه داستان

نماز ابرار

محمد صحتی سردودی

نام کتاب: نماز ابرار
نویسنده: محمد صحتی سردرودی
ناشر: ستاد اقامه نماز
چاپ و صحافی: مهر - قم
نوبت چاپ: اول - مهر 75
تیراژ: 10000 جلد
قیمت: 2100 ریال
مرکز پخش: صندوق پستی 355/15655

این اثر را تقدیم می‌کنم به:
روحانی شهید حجة الاسلام علی احمدی القلندیس همو که همیشه دیدارش تداعی‌گر «اشدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ وَ رُحْمَاءُ
بَيْنَهُمْ» بود.
او که در پاسداشت نماز و نور، هر سحر در سنگر سجاده حالی داشت و عشقی و عاشورایی. و در نهایت‌نیز
قصیده بلند قنوت را با خون نوشت و جاودانه شد.
و نویسنده این دفتر، شعر زیر را برای نخستین‌بار از ایشان شنید:
وضو خون، غسل خون، سجاده خون، محراب طاعت خون
خدا را با چنین حالت عبادت لَدَتی دارد
فکرش فضیلت‌زا و نامش نورآفرین بود!
مؤلف
سفید

فهرست مطالب

- مقدمه 9
تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی 11
طلیعه 13
وصل اول: از عرش عشق 15
عشق به نماز 17
با خدا شفاهی صحبت می‌کنم 19
نماز، نماز، وقت نماز 19
کار پاکان را قیاس 21
سَبُوحِ قَدَّوس 22
هر روز در سجده، هر لحظه در معراج 23
دیدار با دلداران 24
شب‌زنده‌داری 25
نجوای دوستانه 26

- 27 نماز جعفر طیار
 29 دیوانه‌وار
 30 پرده‌دار آسمان
 33 وصل دوم: حدیث وحدت و حیات
 شرف، شیعه و سنی 35
 36 آرزوی آگاهان
 37 برنامه زندگی
 38 در مسجد سید عزیزالله
 39 امام جمعه مکه شیعه می‌شود
 42 از فیضیه تا مسجد امام علیه‌السلام
 در دانشگاه الأزهر 43
 44 حدیث محراب
 45 میرزای قمی در سنگر جمعه
 46 از برکت نماز جماعت
 49 خاطره سبز آسمان
 50 از چشمه‌ساران حضور
- 59 وصل سوم: نینوای نجات و نور
 61 اعجاز نماز
 62 سر سکوت و سلام
 63 سجده شکر
 65 نماز نیمه‌شب
 نور تربیت 65
 67 رازهای جمعه شب
 68 ایثار و اعتکاف
 70 در پرتو اخلاص
 سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل 70
 72 دقت در نیت
 73 تن‌پوش بهشتی
 75 اذان صبح
- 77 وصل چهارم: در آسمان آینه‌ها
 79 حضور قلب
 آنچه مسیحا کرد 79
 81 باده گلگون
 81 بحث و تحقیق تا تنفس صبح
 82 سنت حسنه
 83 همیشه در معراج
 84 با نوای دلنوازی
 85 شب تا سحر عبادت
 86 بر سجاده زهد
 87 اقیانوس قنوت
 89 کرامت حق
 90 میعاد دیدار
- 93 وصل پنجم: عروس عاشورانیان

مکاتبه با ملکوت	95
هر روز در نماز، هر لحظه در جهاد	95
سرود سبزه دعا	97
با یار در میان اغیار	100
الله اکبر	103
در مسلخ سجاده	105
فریاد محراب	107
در آستان حسینی	109
سجده وصال	110
مبارزه برای نماز	112
آلاله آدینه	115
سجاده سرخ	117
فهرست منابع	120
از همین قلم منتشر شده است	123
آثار زیر چاپ	124

مقدمه

عشق، خصم کمی و کاستی است
عشق در اصل همان راستی است

در روزگار ما و در جهانی که به قول شاعر نامدار سید محمد حسین شهریار: «همه شور و همه شرّ است» از نماز حکایت کردن، نشید نجات سرودن و نغمه نور نواختن است. همانطور که از جدایی‌ها شکایت کردن، روزگار وصل را باز جستن است و این دفتر، مجموعه برگزیده‌ای است از داستان‌هایی که به نوعی با نماز نسبت دارند و پرده‌هایی از آن پرواز را می‌نمایند. از آنجا که سلسله ابرار را پیشتر از هر کار و بیشتر از هر کردار، پرواز با پرستش بوده و تکامل تنها با راز و نیاز تحقق می‌یافت در «دیار ابرار» هیچ «دیداری با ابرار» را خالی از «دیدار با دلدار» و ملاقات با حضرت محبوب نمی‌توان یافت.

تاریخ تشیع، کتابهای تراجم و رجال، روایت «راویان نور» و رفتار ابرار همه و همه حکایتگر این است که: عشق عالمان قبیله ابرار جز عبادت نیست و شراب ظهورشان جز در سبوی وضو نمی‌گنجد. آنان، کمال را با تکبیر، آغاز و با تسبیحات حضرت زهرا (س) تعقیب می‌کنند و تکمیل این تکامل را تنها هنگامی توان تابش است که عالم عادل از عالمان علوی هنگامه‌ای حسینی به‌پا می‌کند و پس از عمری تلاش و تکاپو در محراب جهاد و اجتهاد، علم را با عبادت و عشق را با عاشورا و کمال را با کربلا ختم می‌سازد. آنها که آسمان آسمان آبرو را در آستین دارند آفتاب آشتی میان خالق و خلق اند.

آنان «از عرش می‌ستانند و بر فرش می‌نشانند» و هر صبح و هر سحر، سلام بر صالحان و درود بر دلداران ورد زبانشان است. در تنهایی و در خلوت خلوص هم مردم مسلمان را فراموش نمی‌سازند و در غروب هر روز - پس از روزی سراسر سعی و تلاش - باز با خود این معنی را ترمیم می‌کنند:

تو برای وصل کردن آمدی
نی برای فصل کردن آمدی

اکنون که داستانهایی را در دایره دل ریخته و حدیثی از احرار را حکایت می‌کنیم، به نظر رسید که بهتر است این دفتر را در پنج وصل - نه فصل - تنظیم کنیم.

وصل اول - «از عرش عشق» دایره‌ای است با دوازده داستان عاشقانه.

وصل دوم - «حدیث وحدت و حیات»، حاوی دوازده حکایت حکیمانه.

وصل سوم - «نینوای نجات و نور»، دارای دوازده داستان آموزنده و تربیتی.

وصل چهارم - «با قافله قنوت»، این ردیف هم کهکشانی است با دوازده ماه از آسمان آینه‌ها.

وصل پنجم - «عبادت، عروس عاشورا»، شامل دوازده حدیث حماسی و روایت کربلایی است.

فشرده سخن اینکه با همین پنج مطلع، قصیده قربت را سرودیم. حال برای تبرک و تئیم، ترجمه گونه‌ای از کلام مولا علی علیه السلام را ختم این مقدمه برگزیدیم، باشد که این کشکول نیز بی نام مولا علیه السلام نباشد و با سخنی از امیر بیان، این دفتر نیز لطف کسب کند و معنا یابد:

« گروهی خدا را از سر طمع و به بهای بهشت پرستیدند و این، همان است که تاجران در گرو آنند، يك سر دارند و صد سودا.

گروهی دیگر از سر ترس و هراس از دوزخ، سر به آستان او سائیدند که این هم، همان است که بردگان در بند آنند، جز آیت آتش، آهی در بساط ندارند.

و اما دسته دلدادگان، عبادت را عشق او، و عشق را در عبادت او دیدند و تنها حضرت حبیب (سبحانه و تعالی) را سزاوار پرستش و اهل محبت و سپاس و ستایش یافتند.

آنان، دل را جز در بر آن دلبر و آینه را جز برای آن دلدار نباختند و این است آن آزادی که آزادلان دارند و عبادت و عشق هم این است و جز این نیست. (1)

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
» حافظ»

والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین
محمد صحتی سردرودی
۷۴ / ۹ / ۱
قم

طلیعه

نماز یعنی پرواز، پرواز تا بی نهایت
نماز یعنی نور، نور نامحدود و خاموش نشدنی
نماز یعنی عشق، عشق پاک و راستین

و «نماز ابرار» یعنی راز و نیاز نیکان و نور اندیشان با حضرت دوست (سبحانه و تعالی) و حدیث این همه را به حکایت نشستن همان «حدیث آرزومندی و الطاف خداوندی است» و داستان عارفان علوی و عالمان شیعی با نماز، همان داستان عاشق با عشق و عارف با عرفان است و به عبارت دیگر می‌توان گفت: قصه نماز نیکان، همان داستان دل است و دلدادگی.

دفتری که پیش روی شماسست مجموعه‌ای است گردآوری شده از زندگانی عالمان زنده دل و همیشه بیدار در حوزه دانش و دین.

فکر تهیه و تنظیم این داستانهای دلنواز و روح پرور از آنجا پیدا شد که حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب قرآنتی دامت برکاته به مسئول پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام یعنی استاد بزرگوارمان آقای محمود مهدی‌پور

پیشنهاد کردند که بسیار بجا و خوب است که داستانهای نماز از سلسله کتابهای «دیدار با ابرار» استخراج و در یکجا چاپ و منتشر شود و ایشان نیز این کار را به راقم این سطور واگذار کردند و ما نیز تا آنجا که در توان داشتیم کوشیدیم تا خواست این بزرگواران گرامی را به نحو احسن امتثال کرده باشیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

حال یادآوری چند نکته را در اینجا ضروری دیده متذکر می‌شویم:

- ۱ - در این دفتر صحبت از نماز است و از آنجا که حدیث نماز همان روایت وصال و حکایت وصل است کلمه «فصل» را برای تنظیم و تقسیم این مجموعه روا ندیده و به جای فصل، کلمه «وصل» را بکار بردیم و کتاب را در پنج وصل ترتیب دادیم که از فهرست کتاب پیداست.
- ۲ - به جز چند داستان انگشت شمار، بقیه داستانها برای اولین بار است که در مجموعه‌های داستانی نماز آورده می‌شود و آن چند داستان هم به خاطر این حذف نشد که به نام و موضوع کتاب حاضر - که عبارت است از داستان نماز ابرار (عالمان ربّانی (- خلل وارد نشود تا جامع افراد باشد. امید است مورد لطف حضرت حق قرارگیرد ان شاءالله.

وصل اوّل

از عرش عشق

قال علیّ امیر المؤمنین علیه السلام: «أفضلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ وَ عَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لِإِيَالِي عَلِيٍّ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَيَّ يُسِرُّ أُمَّ عَلِيٍّ عُسْرًا.»¹

- امام علی علیه السلام فرمود: «بهترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزد و آن را تنگ در آغوش گیرد، با دل و جان دوستش دارد و با جسم و جسد به آن اقدام کند، خود را در بست و وقف عبادت سازد. چنین کسی را هیچ باکی از دنیا نیست و چه گردش گردون سهل و آسان گردد، چه سخت و سنگین، برای او فرقی ندارد.»

۱- مستدرک الوسائل، ج 1، ص 120، چاپ جدید

سفید

عشق به نماز

سید مرتضی، معروف به «علم الهدی» که شریف مرتضی هم خوانده می‌شود از مردان نامی و بسیار پرآوازه در تاریخ تشیع است.

سید، احساس می‌کند دیگر روزهای آخر عمر خود را سپری می‌کند و باید کم‌کم به دیدار معشوق خود بشتابد، همان معشوقی که هرچه دارد از اوست و هرروز و شب بارها و بارها با او راز و نیاز می‌کند، و به عشق او دلش می‌تپد، برای گفتگو با معشوق در اوقات پنجگانه نماز خود را آماده کرده و لحظه شماری می‌کند تا هنگام راز و نیاز با محبوب فرا رسد و شیرینی ذکر و عبادت را بار دیگر بچشد و عشق و علاقه خود را نسبت به او ابراز کند.

این اندیشه او را واداشت تا وصیّتی بر وصایای خویش بیفزاید، ولی افزودن این وصیّت، خیلی هم ساده نبود زیرا با وصیّتهای معمولی و مربوط به مال و منال و فرزندان و کتابها و... فرق داشت. وصیّتی بود تکان دهنده و تعجب‌آور، به ویژه آن که از قلم انسانی بسیار والا و بزرگ و فقیه و عارف صادر می‌شد.

او در وصیّت خویش چنین اظهار داشت:

«تمام نمازهای مرا که در طول عمر خوانده‌ام به نیابت از من دوباره بخوانید.»

وقتی که این سفارش و وصیّت شگفت‌آور، آن هم از شریف مرتضی، علم‌الهدی، شنیده شد، همه نزدیکان و دوستان سید، تعجب کردند، یکی از نزدیکان با شگفتی پرسید:

چرا؟! شما که اهمیّت زیادی به نماز می‌دادید علاقه‌مند و عاشق نماز بودید و همیشه پیش از فرارسیدن وقت نماز وضو گرفته و بر روی سجاده می‌نشستید تا وقت نماز فرارسد، حال چه شد که این‌گونه وصیّت می‌کنید؟! سید مرتضی در پاسخ فرمود: «آری من علاقه‌مند به نماز بلکه عاشق نماز و راز و نیاز با خالق خود بودم و از این راز و نیاز هم لذت فراوان و فوق‌العاده می‌بردم، از این رو همیشه قبل از فرارسیدن وقت نماز لحظه‌شماری می‌کردم تا وقت نماز برسد و این تکلیف الهی را هر چه زودتر انجام دهم و به دلیل همین علاقه زیاد و لذت از نماز است که وصیّت می‌کنم که تمام نمازهای مرا دوباره بخوانید زیرا تصوّر من این است که شاید نمازهای من صد در صد خالص برای خدا انجام نگرفته بلکه لذت روحی و معنوی خودم نیز در آنها تأثیر داشته است.

پس نمازهایم را به نیابت از من قضا کنید چون اگر يك درصد از نمازهایم هم برای خاطر غیر خدا انجام گرفته باشد، شایسته درگاه الهی نیست و می‌ترسم به همین جهت اعمال و راز و نیازهای من مورد پذیرش خدای متعال قرار نگیرد.» (2)

مردان خدا پرده پندار دریدند

یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند

با خدا شفاهی صحبت می‌کنم

نماز آیت‌الله خوانساری، حدیث شگفتی دارد. نماز او رهایی روح بود از کالبد جسم، و چه زیبا بود...!، او حضور خدا را با همه وجود خود احساس می‌کرد. نشاط حضور، در نمازش نمود چشمگیری داشت. در آیینه خلوت او حقیقت چهره می‌گشود و در نمازش که جرعه‌ای از چشمه حضور بود، دست از جان شسته تا بلندای نماز پرواز می‌کرد و اشکهای اجابت، گونه‌هایش را خیس می‌ساخت.

روزی از او درباره حالتهای ویژه‌اش در نماز، می‌پرسند و او در جواب می‌گوید: «من در نماز که می‌ایستم مثل این است که با خدا شفاهی صحبت می‌کنم و انگار رخ به رخ هستم.» (3)

نماز، نماز، وقت نماز

آن سال آقا (شهید دستغیب) قصد زیارت خانه خدا و انجام حج عمره کرده بود. از شیراز به طرف تهران حرکت کردیم ولی از تهران بلیط هواپیما به مقصد جدّه به طور یکسره فراهم نشد، مجبور شدیم از تهران به بیروت برویم تا از آنجا برای عزیمت به جدّه بلیط تهیه کنیم.

پس از ورود به بیروت، چند ساعتی برای رفتن به جدّه منتظر ماندیم. نزدیکیهای غروب هواپیما برای جدّه آماده شد ولی از چهره آقا معلوم بود که از چیزی احساس رنجش می‌کند. آری، وقت نماز مغرب نزدیک شده بود اما فرصتی برای اداء آن در اول وقت نبود و آقا سعی می‌کرد، کاری کند که پس از اذان و خواندن نماز حرکت کنیم ولی میسر نشد.

داخل هواپیما نشستیم ولی آقا آرام نداشت، در میان جمع و خود جای دیگر بود، معلوم بود که در دل آشوب دارد. او در مناجات با خدای یگانه وقفه‌ای یافته و سخت دلگیر و گرفته بود. چند مرتبه قصد کرد پیاده شود ولی مأمورین گفتند مسافران سوار شده‌اند و هواپیما آماده حرکت است. هواپیما همچنان تأخیر می‌کرد تا اینکه حساب کردیم و دیدیم اگر حرکت کنیم ممکن است نماز قضا شود. آقا دیگر تحمل نکرد، بلند شد و گفت می‌رویم پائین، بگذار هر چه می‌خواهد، بشود، هواپیما حرکت کرد یا نکرد، ما می‌خواهیم نماز بخوانیم.

«دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را»

نماز اول وقت را از ما گرفتند، طراوت و زیبایی پرستش را از ما گرفتند و حال می‌خواهند عذر تقصیرمان را که می‌خواهیم به درگاه دوست بریم از ما بگیرند، نماز برای کسانی مقدس و ارزشمند است که گوهر شناسند، قیام

در برابر معبود برای انسانهایی قیمتی و گرانسنگ است که خداشناس باشند. اما وقتی خواستیم پیاده شویم گفتند در هواپیما بسته است و اجازه خروج به کسی داده نمی‌شود.

آقا بسیار ناراحت شدند و آثار افسردگی و بغض در چهره‌شان نمایان شد، لحظه‌ای را با سکوت و با حالت حیرت و حسرت ایستادند، گویی نه سکوت که ارتباطی با مبدأ هستی و یک تصمیم و گشودن پنجره‌ای برای پرواز بود.

موقع حرکت هواپیما رسید، به محض روشن شدن هواپیما، از داخل موتور هواپیما آتشی زبانه کشید و خدمه هواپیما هراسان و مضطرب شدند، خلبان بلافاصله هواپیما را خاموش کرد، در باز شد و از مسافران خواسته شد که به سرعت از هواپیما خارج شوند، گفتند هواپیما دچار نقصی شده و حداقل چهار - پنج ساعت تأخیر خواهد داشت. در میان آن همه، فقط آقا بود که از ته دل خوشحال و خشنود بود و مرتب می‌گفت: نماز، نماز، وقت نماز.

پائین رفتیم و در سالن فرودگاه نماز مغرب و عشاء را خواندیم. پس از خواندن نماز اعلام شد که هواپیما آماده شده است، مسافران سوار شوند! از آنجا به جده حرکت کردیم و آقا عمره را به جا آورد و به سلامتی برگشتیم ولی راز آن قصه شگفت‌انگیز گویی نماز سید بود و بس. (4)

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز
دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد
« حافظ »

کار پاکان را قیاس

یکی از سالها، در شب 21 رمضان، شب قدر و احیاء، در مسجد شیخ انصاری، در نجف اشرف مجلس بسیار با شکوهی ترتیب داده بودند و علماء و فضلاء و بازاریان و اقشار مردم در مسجد گرد آمده بودند شب از نیمه گذشته بود که ایشان (آیت‌الله مدنی) بالای منبر رفت. با مواظب حکیمانه و سخنان با حال و سوزش دلها را برای دعا و تضرع آماده ساخت. طبق مرسوم چراغها را خاموش کردند.

پس از آن که هر کس در دایره خود، خلوتی را با حضرت دوست برگزید و در سایه تاریکی شب مجلس حال و هوایی دیگر یافت، ایشان سخنی گفت که مجلس را منقلب ساخت و دلها را تکان داد. فرمود:

« رفقا! شماها امشب آمده‌اید از گناهانتان در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی توبه کنید، ولی من خدا را شاهد می‌گیرم که آمده‌ام از اعمال و عبادت‌هایم توبه کنم زیرا فکر می‌کردم این اعمالی که انجام داده‌ام عبادت خداوند بوده است، اما حالا می‌فهمم که آنها توهین به ذات مقدس حق تعالی بود. امشب می‌خواهم از آن عبادتها هم توبه کنم. (5)»

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

× × ×

« حسنات الابرار سیئات المقرّبین »

عابدان از گناه توبه کنند

عارفان از عبادت، استغفار

سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ

عصر روز دوشنبه است سید حسین از درس فلسفه بازمی‌گردد که ازدحام دانشجویان در برابر یکی از حجره‌های مدرسه صدر اصفهان توجهش را جلب می‌کند. ولی چون همیشه یکسره به اطاقش می‌رود. آقا نورالدین با شگفتی می‌پرسد: درس میرزا ابوالمعالی کلباسی نرفتی؟

- نه استاد مریض بود، نیامد. راستی مدرسه چه خبر است، همه جلو حجره میر عماد جمع شده‌اند؟

- مثل اینکه دیشب نیمه‌های شب میر عماد می‌آید بیرون، می‌بیند ملامحمد کاشانی در مدرّس سر به سجده گذاشته، سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ می‌گوید و همه موجودات، در، دیوار، درختان، همه با او همصدا شده سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ می‌گفتند. من صبح پیش ملامحمد بودم هم حجره‌ای میر عماد داستان او را برای استاد تعریف کرد. استاد خندید و گفت: همصدایی موجودات چیز عجیبی نیست، عجیب و مهمّ این است که هم حجره تو چگونه این صدا را شنیده است. راستی چند روز، موقع وضو آقا سید محمدباقر درچه‌ای مواظبت نیست. وسواست رفع شد ان‌شاءالله؟

- بله، الحمد لله رفع شد. من بروم پیش میر عماد، داستان را از خودش بشنوم، زود برمی‌گردم. (6)

از يك خروش يا رب شب زنده دارها
حاجت روا شدند هزاران هزارها
يك آه سرد سوخته جانی سحر زند
در خرمن وجود جهانی شرارها
آری دعای نیمه شب دلشکستگان
باشد کلید قفل مهمات کارها
» وحدت کرمانشاهی«

هر روز در سجده، هر لحظه در معراج
» استادی داشتیم که مرد عارف و کامل بود. مانند او در تهذیب و معرفت ندیده بودم.
روزی از او پرسیدم که در اصلاح نفس و جلب معارف، چه عملی را تجربه کرده است؟
گفت: من عملی را مؤثرتر از این ندیدم که در هر شبانه روز با مداومت و پیوستگی و در يك سجده طولانی،
این آیه خوانده شود:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (7)

و به هنگام گفتن ذکر، خود را در زندان و به زنجیرهای اخلاق رزیده بسته ببند. آنگاه اقرار کند بارالها این کار را تو بر من نکردی و تو بر من ستم روا نداشتی بلکه این من بودم که بر خود ستم کردم و خود را به اینجا انداختم. (8)

دیدار با دلداران

حاج میرزا جواد آقا، روزی پس از پایان درس، عازم حجره یکی از طلبه‌های مدرسه دارالشفاء شد. به حجره آن طلبه وارد شد و پس از به جای آوردن مراسم احترام و اندکی جلوس برخاست و حجره را ترك گفت.
در بین راه علت این دیدار، آن هم توسط ایشان و رفتن به حجره یکی از طلبه‌ها را پرسیدند، در پاسخ فرمود:
شب گذشته هنگام سحر، فیوضاتی بر من افاضه شد که فهمیدم از ناحیه خود نیست و چون توجه کردم دیدم این آقای طلبه به تهجد (نماز شب) برخاسته و در نماز شیش به من دعا می‌کند و این فیوضات، اثر دعای اوست. این بود که به خاطر سپاسگزاری از عنایتش به دیدارش رفتم.
سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید
» حافظ (9)

شب زنده‌داری

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، هر شب برای شب‌زنده‌داری و عبادت برمی‌خاست. قبل از نماز شب و پیش از دیدار با حضرت دوست، مقدمات ملاقات را تدارک می‌دید تا حال و هوایی عارفانه و سوز و اشتیاقی عاشقانه پیدا کند، آنگاه با دلی بارانی و چشمی گریان به پیشواز نماز شب می‌رفت.
هر شب عادتش چنین بود. ساعتی در رختخواب با گریه و آه سپری می‌ساخت، از خوف خدا و برای عشق به حق مشغول گریه و ناله بود، گاهی به سجده می‌رفت و زمانی لب به دعا می‌گشود. آنگاه در صحن منزل رو به طرف آسمان می‌کرد و آیه‌های ویژه‌ای را با تفکر و حال، تلاوت می‌فرمود:
» إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ... «، «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...»
- برآستی که در آفرینش آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز و... برای آنها که خردمندند نشانه‌های بسیاری است، پروردگارا! تو این جهان را به عبث و باطل نیافریده‌ای تو پاك و منزّه‌ی، ما را از عذاب آتش در امان دار! (10)

اثر این آیات الهی چنان بود که او را، از خود بی‌خود کرده، سر بر دیوار می‌گذاشت و گریه می‌کرد. زمانی که برای گرفتن وضو آماده می‌شد، در کنار حوض می‌نشست و ساعتی دیگر گریه می‌کرد و پس از وضو ساختن چون به مصلاّیش می‌رسید و مشغول تهجد می‌شد، حالش منقلب گشته، اشک بسیاری می‌ریخت، به طوری که از گریه‌های طولانی در نمازها و بخصوص قنوتها، عالمی دیگر و پروازی فراتر می‌یافت و در هر حال اشک شوقش با آتش اشتیاق در هم آمیخته‌وی را چون ابر بارانی به گریه‌ی او می‌داشت.

او بسیار گریه می‌کرد تا آنجا که بعضی ایشان را جزء «بگائین» - بسیار گریه کنندگان - در عصر خویش، به شمار آورده‌اند. (11)

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

نجوای دوستانه

یک روز صبح زود به طرف حرم کریمه اهل بیت حضرت معصومه (س) در حرکت بودم، چون به پشت در صحن رسیدم، دیدم هنوز درهای حرم را باز نکرده‌اند. آنگاه جناب حاج میرزا جواد آقا تبریزی را دیدم که پشت در ایستاده و منتظر است که درهای حرم را باز کنند. چون نگاهش به من افتاد مرا صدا زد و فرمود: بگو ببینم، شبها کی از خواب بلند می‌شوی؟ گفتم: من بیدار نمی‌شوم، اگر هم گاهی بیدار شوم نیم ساعت یا یک ربع مانده به اذان صبح است.

فرمود: نه، در تابستان یک ساعت و در زمستان دو تا سه ساعت زودتر باید بلند شوی و مشغول تهجد گردی. حال اگر بلند شدی چه می‌کنی؟ گفتم: دعا و قرآن می‌خوانم. فرمود: چه دعایی؟ گفتم: دعاهای خمسة عشر.

من دقت کردم دیدم چون طبیبی دلسوز که در پی مداوای مریض بدحال خود است، سؤال‌هایی از شبهای من، راز و نیازهای من می‌کند تا ریشه‌یابی کرده، علت توقف روحی و رکود معنوی مرا بفهمد. از همین رو باز درباره نوع دعایی که می‌خوانم پرسید:

- کدام یک از مناجات خمسة عشر را می‌خوانی؟

- گفتم: «علاقه‌ام به «مناجات مُحَبِّين» (نجوای دوستان) زیاد است. اما پدر و مادرم از اینکه خیلی زود بیدار شوم مانع می‌شوند. آنها از سر دلسوزی معتقدند اگر زیاد بیدار بمانی ضعیف و لاغر می‌شوی. فرمود: هر طور صلاح می‌دانی آنها را راضی کن. به پدر و مادرت بگو الان عده‌ای هستند که در مجلس انس حقاقت، چگونه شما راضی می‌شوید من از این توفیق و آن مجلس باز بمانم؟! (12)

نماز جعفر طیار

آن روزها حوزه علمیه نجف، بزرگترین حوزه تشیع بود، همچون دیرینه درخشانش، آسمانش آبی و روزهایش روشن و آفتابی بود، گنبد نور و گلدسته‌های همیشه سبز مولا علیه السلام جذابیتری بهتر و ملاحظتی دل‌انگیزتر داشت.

گوشه گوشه شهر پر از ستارگان فضیلت و تقوا بود. آنان که طالب حق و جویای علم و معرفت بودند پناه به شهر مولا علیه السلام آورده، از کنار و گوشه کشورهای گوناگون و از شهرها و روستاهای دور افتاده به آنجا روی آورده بودند.

شهر با وجود طلبه‌های جوان و با نشاط، حال و هوایی دیگر داشت، پیش از سپیده صبح تا پاسی از شب گذشته کوچه پس‌کوچه‌های شهر، پر از دانشجو و دانشجو بود، جنب و جوش جوانمردان و جوانانی که کتاب در دست گذرهای منتهی به حرم مطهر را پیش‌رو داشتند حدیث حیات را حکایت و تداوم رشد و زندگانی را روایت می‌کرد. خیلی از خوبان را رسم هر روزه چنین بود که روز را با زیارت مولا علیه السلام و درس و بحثها را پس از طواف مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز کنند و دسته‌ای دیگر از دانشوران را عادت این بود که هنگام عصر - پیش یا پس از نماز مغرب و عشاء، مراد دل را در حرم مطهر دنبال کنند.

آنان که پس از ظهرها توفیق حضور در حرم قدس مولا را داشتند هر از گاهی شاهد ماجراهای شگفتی بودند. از آن میان ماجرای بود که هر روز، وقت عصر تکرار می‌شد و این تکرار نه تنها از لطف آن نمی‌کاست بلکه شیفتگی زیارتگران بویژه دانشجویان را صد چندان می‌ساخت.

ماجرا از این قرار بود؛ فیلسوف بزرگ نجف و حکیم نامدار شیعه، اصولی پرآوازه حوزه، هر روز پس از ظهر در کنار ضریح منور مولا علیه السلام چندین ساعت را پیوسته در قیام بود و چنان که ایستاده بود با شور و شوق زیاد «زیارت عاشورا» را آن هم با صد سلام و صد لعن، می‌خواند.

شگفت‌آورتر اینکه مدرّس پیر حوزه و متفکر ژرف اندیش شیعی، به عنوان نماز زیارت همیشه «نماز جعفر طیار» می‌خواند و از میان همه نمازهای مستحبی نماز جعفر طیار را برگزیده بود تا دیدار با حضرت یار را هر

چه می‌تواند استمرار بخشد و برپا سازد. آن که هر عصر را تا غروب با نماز جعفر طیار و در حرم مقدس حیدر کرار سپری می‌ساخت کسی جز آیت‌الله العظمی شیخ محمد حسین غروی اصفهانی نبود.
وی که به غلط «کمپانی» شهرت یافت، عالمی ربّانی و عارفی کامل بود و چنان که خود تخلص می‌کرد متخلص به «مفتقر» و متخلّق به اخلاق عارفان واصل بود.
آیت‌الله غروی قدس سرّه بسی بسیار از شبها که پس از نماز مغرب و عشاء تا سحر در سجده بود... (13)

دیوانه وار

عصر روز نیمه شعبان 1388، سالروز میلاد حضرت مهدی علیه السلام در قم شرفیاب محضر آیه‌الله حاج آقا حسین فاطمی شدم. تا آن روز او را ندیده بودم. پیرمردی بود در حدود صد سال. پس از انجام آداب ورود، از آمیرزا جواد آقا صحبت به میان آوردم، به عنوان تشویق اینجانب به من فرمود: «آقا کسی که در این اوضاع از من در این گوشه خیر بگیرد و دنبال احوال و آداب آقا میرزا جواد آقای ملکی - رحمة الله علیه - باشد، معلوم است که در او چیزی است».

بنده برایش شعر تازه‌ای که سروده بودم، خواندم:

بلبلان را آروزی جز گل و گلزار نیست

عاشقان را لذتی جز لذت دیدار یار نیست

تحسین فرمود. از ایشان دستور العملی از مرحوم آقای ملکی خواستم، فرمود:

« او خودش دستور العمل بود؛ شب که می‌شد در صحن خانه دیوانه‌وار قدم می‌زد و مترنم بود که:

گر بشکافند سرپای من

جز تو نیابند در اعضای من

آخرین حرفش هم این بود که گفت: الله اکبر و جان تسلیم کرد...

تمثالی از مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی، قاب گرفته و بر دیوار اتاق مرحوم آقای فاطمی زده بودند که ایشان را در حال قنوت نماز نشان می‌داد، مرحوم آقای فاطمی درباره این عکس فرمود: «آن جناب اجازه نمی‌فرمود که از او عکس بگیرند و بعضی از دوستان و ارادتمندانش این نقشه را طرح کردند که در حال نماز از او عکس بگیرند، تا نتواند مانع شود. و در حالی که از عکس گرفتن بی‌خبر بود، در حال قنوت چنین کردند.» (14)

پرده‌دار آسمان

علامه شیخ جعفر کاشف الغطاء چون به قزوین رسید در خانه برادر ارجمندش، حاج محمد صالح، اقامت گزید. سرای حاج محمد صالح، بوستانی سرسبز داشت. شبانگاه هرکس در گوشه‌ای آرמיד و من نیز در کنجی سر بر بالین آرامش نهادم. چون پاسی از شب گذشت شیخ مرا آواز داد که برخیز و نماز شب گزار! گفتم: آری، برخواهم خاست.

با این پاسخ، شیخ از کنارم گذشت و من دیگر بار به خوابی سنگین فرو رفتم. اندکی بعد ناگهان حالت دگرگون شد و آوایی بسیار اندوهناک مرا بیدار ساخت. در پس آوا، روان شدم تا در یابم چه کسی این چنین سوگمندانه می‌گیرد. در گوشه‌ای از باغ شیخ را یافتم که می‌گریست و با ناله‌های پیاپی پروردگار را می‌خواند.

آوای آن شب شیخ چنان در وجودم مؤثر افتاد که از آن پس تا کنون که 25 سال گذشته، هر شامگاه هیبت آن صدای ملکوتی مرا فرا می‌گیرد و به نیایش شبانه با آفریدگار وا می‌دارد. (15)

سفید

وصل دوّم

حدیث وحدت و حیات

نمازهای:
- جماعت
- جمعه
- باران و...
سفید

شرف، شیعه و سنی هر سال با فرارسیدن موسم سالانه حج، مکه و مدینه؛ دو شهر بزرگ اسلامی، شاهد مردمی‌ترین و صمیمی‌ترین گرد هم‌آیی کمال‌جویان است. آن دو شهر بزرگ، در ماه ذی‌حجه هر سال، پذیرای فوج فوج فرشتگان است که از عالم ملکوت، پر به سوی خانه خدا می‌کشایند تا در حج حاجیان و در سعی و صفای سیل خروشان مسلمانان سهیم باشند.

اما آن سال (1340 ق) موسم حج، از باشکوه‌ترین مراسم حج بود که تاریخ به یاد دارد. حضور اندیشمند بزرگ شیعی حضرت سید شرف‌الدین عاملی در این کنگره جهانی مسلمانان، جلوه و صفای دیگری به آن داده بود. به تقاضای ملک حسین، نماز جماعت در مسجدالحرام، به امامت شرف‌الدین برپا شد. و این اولین نماز جماعت بود که به پیشنهادی يك دانشمند شیعه در مسجدالحرام برگزار می‌شد.

همه مسلمانان - شیعه و سنی - پشت سر او نماز خواندند و این خود یکی از افتخارهای بسیار شرف‌الدین است و هم از آرزوهای دیرین او بود که شیعه و سنی در يك صف و در قبله مسلمین جهان، بدون تقیّه و وا همه از یکدیگر، برادرانه نماز جماعت را به طریق اهل بیت (ع) بخوانند.

به خاطر این نماز جماعت، حج شرف‌الدین تا سالها بعد نیز، زبانزد خاص و عام در میان شیعیان و سنیان عالم بود. (16)

دیباچه خرم بهار است نماز
راهی به سوی حریم یار است نماز
در معرکه نبرد با استکبار
فریاد بلند روزگار است نماز
« مشفق کاشانی»

آرزوی آگاهان

آهنگ وحدت‌آفرینی و آرزوی اتحاد و اخوت میان مسلمانان، همیشه آرمان عالمان بیدار و مصلحان آگاه بوده و هست. حکایت آیه‌الله خوانساری هم در این خصوص همان حدیث آرزومندی و از الطاف خداوندی است.

آن سال، سفر آیه‌الله خوانساری به سوی خانه خدا و دیار حضرت دوست، به تنهایی نبود بلکه گروه انبوهی از شیعیان گرد او را گرفته بودند تا از راهنماییهای ایشان بهره‌مند و از انفاس قدسی او کامیاب گردند....

بسیاری از شیعیان و پیروان اهل بیت علیه السلام که در آن سال، موسم حج را در عربستان سپری می‌کردند حضرت آیه‌الله خوانساری را می‌شناختند. آنان با اصرار تمام از او می‌خواستند که برای شیعیان نماز جماعت برپا کند اما آیه‌الله خوانساری نه تنها به این درخواست آنها جواب مثبت نداد بلکه با اقدام حکیمانه خویش که حاکی از روح پاک و نیت خدایی او بود درسی بزرگ و کارساز و خداپسندی را به آنها گوشزد کرد.

آیه‌الله خوانساری پس از این درخواست عوامانه و تفرقه‌اندازی که مطرح شد، از همان روز، تا زمانی که در آنجا بود، خود با پای پیاده می‌رفت و در نماز اهل سنت شرکت می‌کرد و پشت سر برادران سنی مذهب به پیشنامز آنها اقتدا می‌کرد. (17)

آنچه دامن می‌زند بر هر خلاف
اختلاف است، اختلاف است، اختلاف
آنچه بر ما منت عزت نهاد
اتحاد است، اتحاد است، اتحاد

برنامه زندگی

... شب هنگام، او (شهید ثانی) را دیدم در حالی که بار هیزمی را بر پشت الاغی نهاده بود و به خانه می‌برد، صبحگاهان نماز را در مسجد می‌خواند و بقیه اوقات روز را سرگرم تحقیق و تدریس و کارهای علمی بود. من چون او را بدینگونه یافتم جذب و شیفته او شدم و بی‌اختیار، قدم به قدم با او همراه شده، از فضایل و کمالات و دانش سرشارش بهره می‌گرفتم.

قیافه جذّاب، سیمای نورانی و ملکوتی و اخلاق نیکو و پسندیده او آنچنان مرا به خود جذب نموده بود که دوست داشتم همیشه و همه جا در خدمت آن جناب باشم و هرگز از او جدا نگردم.

شبها پس از آنکه نماز خود را با جماعت می‌خواند، برای سرکشی و نگهبانی از باغ انگوری که در آن حوالی داشت به آنجا می‌رفت. باز فردا صبح برنامه او به همین ترتیب آغاز می‌گشت و مانند دریای ژرف و بی‌پایانی بود که علوم مختلف در آن موج می‌زد، او موضوعاتی را مطرح می‌ساخت و در بحث‌های علمی، مباحثی را می‌گشود که پیشینیان وی، همچین، عالمانی که پس از وی می‌آمدند، از طرح و گفتگو درباره آن ناتوان بودند. (18)

از حالها سراسر دانی چه حال خوشتر؟
وقت سحر ز بستر از شوق پاکشیدن
در گوشه‌ای به زاری، با دوست راز گفتن
وز او نوید رحمت، با گوش جان شنیدن
گاهی پی سجودش، رخ بر زمین نهادن
گاهی پی رکوعش همچون فلک خمیدن
» صغیر اصفهانی«

در مسجد سید عزیزالله

چند روز آغازین ورود به تهران به دید و بازدید گذشت. مردم و روحانیون شهر گروه گروه به دیدار فقیهان اصفهان می‌شتافتند و با آنان عهد و دوستی می‌بستند. آنگاه دانشوران پایتخت از آقا نجفی خواستند تا در مسجد سید عزیزالله اقامه جماعت کرده، دانشجویان مرکز کشور را از دریای دانش خویش بهره‌مند سازد. بدین ترتیب حضور آقا نورالله و برادران ارجمندش وسیله‌ای برای بیداری ساکنان پایتخت شد. تاریخ، خاطره سخنرانی آقا نجفی را چنین به یاد می‌آورد:

روز شنبه پانزدهم رمضان 1307 ق به هنگام ظهر در مسجد سید عزیزالله واقع در بازار بودم. آقا نجفی در میان انبوه جمعیت مشغول نماز بود. پس از نماز موعظه کرد و در پرده از شاه بد گفت. آنگاه بی‌آنکه شاه را دعا کند از منبر پایین آمد و رفت. شاه که اوضاع پیش آمده را به مصلحت خویش نمی‌دید، چاره‌ای جز آشتی با فقیهان روشن‌بین اصفهان نیافت. بنابراین، رفت و آمد فرستادگان از دو سو آغاز شد و سرانجام جلسه آشتی شکل گرفت. در این نشست، شاه ضمن اظهار ناخشنودی خود گفت:

از قدیم رسم چنان بود که دانشمندان دینی فرمان صادر کرده، اجرای آن را به دولت واگذار می‌کردند. این بار آیه‌الله خود حکم داد و بی‌آنکه دولت آگاه شود اجرا کرد. توقع آن است که از این پس اجرای حکم را از دولت بخواهند...

هنگامی که گفتار ناصرالدین شاه پایان یافت آقا نجفی از گوشه دستار خویش کاغذی بیرون آورد و گفت: اینان مرتدند، حکم قتل آنها را صادر کرده‌ام، تا دولت چه اقدام کند!
شاه که هرگز انتظار چنین سخنی نداشت در خاموشی فرو رفت... (19)

امام جمعه مکه شیعیه می‌شود

امام جمعه مکه عالمی بزرگ بود. از نظر زهد و تقوا به درجه و مقام عالی رسیده بود، وقتی برای اقامه جمعه رفت و آمد می‌کرد با هیچکس سخن نمی‌گفت و جای دیگر هم نمی‌رفت. او را از علمای نامدار حجاز نامیده‌اند. روزی سید بحر العلوم به مسجد رفته به آن دانشور نامی اقتدا کرد و با او نماز گزارد، پس از نماز همراه آن عالم به خانه وی رفت. وقتی وارد منزل او شد کتابخانه‌ای دید که از کتابهای ارزشمند پر بود.

بحر العلوم از امام جمعه پرسید: در کتابخانه شما چه کتابهایی وجود دارد؟ او در جواب گفت: هر چه انسان میل کند و چشم، شوق دیدار آن را داشته باشد و لذت ببرد، اینجا موجود است و مقصودش این بود که همه نوع کتاب موجود است! بحر العلوم در مقام نقض سخن او برآمد و چند تا از کتابهای اهل سنت را نام برد، او گفت: آن کتابها نیستند، بعد بحر العلوم گفت که: ابوحنیفه (پیشوای یکی از مذاهب اهل سنت، متوفای 150 ق) کتابی در علم رجال دارد، آیا آن در کتابخانه شما هست؟

امام جمعه گفت: آن را ندارم ولی بنظرم رسیده است و دیده‌ام، سید فرمود: در آن کتاب در وصف امام صادق علیه السلام مطالب بسیاری آورده، و ابوحنیفه گفته: من پیش او درس خوانده‌ام و روزی هفتاد مسأله از او یاد می‌گرفتم. سید بحر العلوم خود را شگفت زده نشان داده و با تقیه گفت:

این جعفر بن محمد صادق [علیه السلام] مگر چقدر علم داشته که شخصی چون ابوحنیفه که آدم بسیار باسوادی بود اینقدر او را توصیف کرده است؟!

امام جمعه با سکوت به سخنان سید بحر العلوم گوش می‌داد. سید از جای خود بلند شد تا به منزل خود برود، او هم همراه با بحر العلوم به راه افتاد تا به خانه بحر العلوم رسید. سید از امام جمعه خواست به منزل ایشان وارد شود و مقداری استراحت کرده سپس برود، امام جمعه گفت: نه، غرضم از آمدن شناخت منزل شما بود.

پس از آنکه يك سال از این دیدار گذشت امام جمعه شخصی را به پیش بحر العلوم فرستاد، سید وقتی به منزل امام جمعه رفت او را در حال احتضار و در آستانه مرگ دید، بر بالین او نشست، امام جمعه، اتاق را خالی از اغیار ساخت تا با هم صحبت کنند، امام جمعه چنین گفت: از آن روز که امام صادق علیه السلام را توصیف نمودی من شیعه شده‌ام ولی از باب تقیه و از سر ترس عقیده‌ام را پنهان می‌کردم، کسی هم نمی‌داند، اکنون که به پایان عمر خود رسیده‌ام تو را وصی خود قرار دادم که مرا با مذهب شیعه غسل دهی و کفن کنی و نماز را به جای آوری.

اینها را گفت و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. سید هم در اولین فرصت به وصیت امام جمعه عمل کرد و با همراهی وارثان او، مراسم کفن و دفن و نماز را عملی ساخت. پس از دو سال و اندی که سید در مکه حضور داشت داستان شیعه شدن امام جمعه به دست سید بحر العلوم، شهرت یافته کم‌کم زبازد همگان شد.

خبر رسید که این داستان به گوش گروهی نادان نیز رسیده و آنها از سر تعصب و نادانی تصمیم دارند سید بحر العلوم را در صحن مسجد بکشند. از این رو سید بحر العلوم شبانگاه با چند ساریان به جانب عراق حرکت کرد. (20)

از فیضیه تا مسجد امام علیه السلام

از صحنه‌های به یاد ماندنی در تاریخ حوزه، یکی هم برپایی نماز جمعه، توسط آیه‌الله سید محمدتقی خوانساری است. پس از آنکه، این عبادت عزت‌بخش و وحدت‌آفرین، سالیان سال به دست فراموشی سپرده شده بود، در سال 1320 ش، به امامت آیه‌الله خوانساری و در مدرسه فیضیه برگزار شد.

حضور گسترده مردم، بویژه تنی چند از پیشنمازان معتبر شهر قم و سرشناسان حوزه علمیه، هفته به هفته به هیبت و شکوه آن می‌افزود تا آنجا که دیگر مدرسه فیضیه را یارای پذیرایی از سیل خروشان مردم نماند. امواج سیل‌آسایی که هر جمعه از جریان نمازگزاران فضیلت جو به سوی فیضیه جاری می‌شد بسیار بیشتر از آن بود که در محدوده فیضیه بگنجد.

به همین سبب، مکان نماز جمعه از فیضیه به مسجد امام حسن عسگری علیه السلام انتقال یافت. این تغییر مکان نه تنها از شمار نمازگزاران و کمال‌جویان نکاست بلکه رونق و نشاط نورافزای نماز را صد چندان ساخت و همچنان به جمعیت نمازگزاران افزود، حتی تعداد قابل توجهی از علاقمندان را از شهرهای مجاور، تهران و اراک

مجنوب خود ساخت و مردم بدون توجه به محدودیتهایی که در وسایل نقلیه آن روز بود به هر زحمتی که بود خود را به این نماز جمعه می‌رساندند... (21)

در دانشگاه الأزهر

وقتی امام موسی صدر در سال 1338 شمسی وارد کشور لبنان شد به شهر «صور» آمد و نخستین فعالیت خود را با اقامه نماز جماعت در مسجد جامع آن شهر آغاز کرد. او از این راه در مدت کوتاهی به موفقیت‌های بزرگی دست یافت.

با تشکیل «مجلس اعلای شیعیان لبنان»، حتی وقتی که ریاست آن را به عهده داشت، همچنان به امامت جمعه و جماعت اهتمام بیشتری از خود نشان داد. وی با خطبه‌های روشنگرانه خود در نماز جمعه‌های صور، صیدا و بعلبک مردم لبنان را به بیداری و قیام و اقدام دعوت کرد و اندیشه‌های ناب خود را از طریق این سنگر نفوذناپذیر به مردم ستمدیده آن مرز و بوم انتقال داد.

هنگامی که به کشورهای دیگر اسلامی، از جمله کشورهای آفریقایی سفر می‌کرد برای ارتباط نزدیک و دیدار با مردم در مراسم نماز جمعه‌های آنان شرکت می‌جست و با ایراد سخنرانی با آنان به درددل می‌نشست.

یک وقت به دعوت «جمال عبدالناصر» رئیس جمهور فقید مصر، سفر چهل و هشت ساعته‌ای به آن کشور نمود. او در نماز جمعه پایتخت مصر حاضر شد. در این حال امامت نماز جمعه مسجد الأزهر به عهده وی گذاشته شد. امام موسی صدر در آن روز با ایراد خطبه‌های آتشین همه نمازگزاران را در حیرت و اندیشه فرو برد. در آن حال با استقبال و اصرار مردم و به پیشنهاد جمال عبدالناصر این سفر 48 ساعته به یک سفر ده روزه تبدیل گردید.

.....(Anotates).....

(۱) اقتباس و ترجمه‌گونه‌ای از: نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 237 و شرح نهج البلاغه ابن میثم، حکمت 223.

(۲) سید مرتضی، پرچمدار علم و سیاست، محمود شریفی، ص 63-64

(۳) سید محمد تقی خوانساری بر چشمه‌ساران حضور، حسن ایدرم، ص 59

(۴) شهید دستغیب، لاله محراب، محمد جواد نور محمدی، ص 119 - 121

(۵) شهید مدنی، جلوه اخلاص، سعید عباس‌زاده، ص 37 به نقل از خاطرات داماد ایشان آقای بروجردی.

(۶) آیت‌الله بروجردی، زعیم بزرگ، عباس عبیری، ص 38

(۷) هیچ معبودی غیر از تو نیست، پاک و منزّه تویی، این منم که از ستم‌کنندگان به خویشتم (سوره انبیاء، آیه 87).

(۸) میرزا جواد آقاملکی، مردی از ملکوت، احمد لقمانی، ص 11 به نقل از حضرت میرزا جواد آقاملکی تبریزی

(۹) پیشین، ص 10

(۱۰) بقره آیه 164 و آل عمران آیه 191.

(۱۱) پیشین، ص 12 به نقل از مرحوم حجة الاسلام سید محمود یزدی یکی از شاگردان آیت‌الله میرزا جواد ملکی تبریزی البته با تصرف مختصر در عبارت.

(۱۲) پیشین، ص 14، به نقل از مرحوم حاج میرزا عبدالله شالچی که از شاگردان عارف تبریزی به شمار می‌رود.

(۱۳) آیت‌الله غروی اصفهانی، غدیر اندیشه، عنوان کتابی که توسط نویسنده در حال نگارش و رو به اتمام است و دو روایت فوق را در نشستی که با برخی از شاگردان زنده او در حوزه قم و طهران داشتیم، شنیدیم تفصیل مطلب را در آنجا و در سلسله ابرار می‌توان پی گرفت.

(۱۴) میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، مردی از ملکوت، ص 20، به نقل از استاد آیت‌الله حسن‌زاده آملی دام ظلّه.

(۱۵) سید عبدالله شبّر (مفسّر نور)، عباس عبیری، ص 30، به نقل از دانشمند شهید شیعی، حاج محمد تقی برغانی قزوینی.

(۱۶) شرف‌الدین عاملی، چاووش وحدت، مصطفی قلیزاده، ص 144.

(۱۷) سید محمدتقی خوانساری بر چشمه‌ساران حضور، حسن ایدرم، ص 85، نقل به معنی و با تصرف و توضیح.

(۱۸) شهید ثانی، مشعل شریعت، علی صادقی، ص 41، به نقل از ابن عودی، شاگرد ممتاز شهید ثانی.

(۱۹) حاج آقا نورالله اصفهانی، ستاره اصفهان، عباس عبیری، ص 25.

(۲۰) سید بحر العلوم، دریای بی‌ساحل، نورالدین علی‌لو، ص 41.

(۲۱) سید محمد تقی خوانساری بر چشمه‌ساران حضور، حسن ایدرم، ص 62.